

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی سند روایت پنجم باب

در مجموع و با مراجعه به کتب رجال، اخبار و سند روایات با سه عنوان مواجه می‌شویم: الف- اسحاق بن عمار بن حیّان ب- اسحاق بن عمار الساباطی ج- عمار بن موسی الساباطی. مسلماً عمار بن موسی الساباطی شخصیت و عنوان جدایی دارد. منتهی بحث در این است که اولاً آیا اسحاق بن عمار بن حیّان با اسحاق بن عمار ساباطی دو نفرند یا یک نفر و ثانیاً اتحاد یا افتراق مشکلی را حل می‌کند یا خیر؟!

ما در روایات، اسحاق بن عمار به نحو مطلق داریم که روایات زیادی از او نقل می‌شود، اما حتی یک روایت با عنوان اسحاق بن عمار ساباطی نداریم. بله، عمار بن موسی ساباطی یا عمار ساباطی داریم، ولی روایتی که بگوید «عن اسحاق بن عمار ساباطی» اصلاً نداریم.

بررسی احوال عمار بن موسی الساباطی

اختلافی راجع به عمار بن موسی الساباطی وجود دارد که آیا او فطحی بوده یا نه؟ تقریباً قریب به اتفاق رجالیین و فقها می‌گویند این فطحی بوده‌است.

این داستان معروف در مورد او وارد شده‌است که هشام به سالم می‌گوید من و مؤمن طاق بعد از فوت امام (صادق علیه السلام) ما متحیر بودیم که بالأخره چه کسی بعد از امام صادق (علیه السلام) امام است؟ دیدیم مردم دور عبدالله بن افضح جمع شدند و سراغ او رفتیم دو سؤال از زکات از او کردیم و دیدیم بی‌ربط جواب می‌دهد. حتی آمده که به عبدالله گفتند این جوابی که می‌دهی حرف مرجئه است نه حرف پدرت، گفته من نمی‌دانم مرجئه چه می‌گویند؟

اینها از پیش عبدالله بیرون می‌آیند و همین‌طور متحیر بودند و می‌گفتند نمی‌دانیم سراغ مرجئه، خوارج، زیدیه یا قدریه برویم؟ تا بالاخره کسی اینها را خدمت امام کاظم علیه السلام راهنمایی‌شان می‌کند. تا خدمت امام می‌رسند هنوز نه سؤالی و نه حرفی زدند امام فرمود «لَا إِلَى الْمَرْجِيَّةِ وَلَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ وَلَا إِلَى الزَيْدِيَّةِ وَلَا إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ وَلَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَيَّ إِلَيَّ». اینها سؤالاتشان را کردند و تعبیر هشام این است که «هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ». هر چه سؤال کردند حضرت جواب داد، منتهی حضرت می‌فرمود اینها را کتمان کنید چون اگر حکام وقت بفهمند شما و همه ما را می‌کشند.

اینها بیرون می‌آیند و سراغ فضیل بن یسار و ابوبصیر می‌روند و به اینها می‌گویند اگر امام‌تان را می‌خواهید سراغ امام کاظم

(علیه السلام) بروید. آنها می‌آیند و اینجا این را دارد «فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةً عَمَّارٍ وَأَصْحَابَهُ» اینها فطحی شدند، چون می‌گفتند عبدالله بزرگتر از امام کاظم است و تا فرزند ارشد هست نمی‌شود سراغ فرزند دیگر رفت، لذا فطحی بودن عمار بن موسی سباباطی مسلم است.^[1]

دیدگاه نجاشی(قَدَس سرّه) درباره اسحاق بن عمار

وقتی به کتب متقدمین از رجالین مراجعه می‌کنیم، در آنجا اسحاق بن عمار بن حیان داریم. مثلاً نجاشی این‌طور می‌گوید: «اسحاق بن عمار بن حیان مولى بنی تغلب ابو یعقوب صیرفی»؛ از طایفه بنی تغلب است، کنیه‌اش ابو یعقوب است و حرفه‌اش صیرفی (یعنی صرّاف بوده)، «شیخ من اصحابنا»؛ از اصحاب امامیه است که این عبارت، بدین معناست که فطحی نیست، بلکه اثنی عشری است، بعد می‌گوید: «ثقة و اخوته یونس، یوسف، قیس و اسماعیل»؛ بعد می‌گوید موثق هم می‌باشد و چهار برادر نیز برای او ذکر می‌کند.

در اینجا اگر درباره اسحاق بن عمار بگوئیم فطحی است، روایت موثقه می‌شود، اما اگر بگوئیم امامی است، روایت صحیح می‌شود. عنوان دومی که نجاشی درباره اسحاق بن عمار به کار می‌برد، می‌گوید: «و هو فی بیت کبیر من الشیعه و ابنا اخیه علی بن اسماعیل و بشر بن اسماعیل، کانا من وجوه من روی الحدیث»؛ دو پسر برادرش اسماعیل، به نام‌های علی و بشر، از وجوه روایات هستند؛ یعنی خود اسحاق، برادرش، بچه‌های برادرش، در بیت بزرگی از شیعه هستند.

در ادامه می‌نویسد: «روی عن الصادق و الکاظم(علیهما السلام)»؛ از امام صادق و امام کاظم(علیهما السلام) روایت نقل می‌کند. نجاشی می‌گوید این مطلب را، احمد بن محمد بن در رجال خود نقل کرده است. «له کتاب نوادر یرویه عنه عدة من اصحابنا»، و بعد طریق خود را به احمد بن محمد بن سعید نقل می‌کند.^[2]

دیدگاه شیخ طوسی(قَدَس سرّه) در رجال و کشی(قَدَس سرّه)

شیخ طوسی(قَدَس سرّه) در رجال خود، در ضمن اصحابی که از امام صادق(علیه السلام) روایت نقل می‌کنند، می‌گوید: «اسحاق بن عمار الکوفی الصیرفی»^[3] اما در اصحاب امام کاظم(علیه السلام) که می‌رسد فقط می‌گوید: «اسحاق بن عمار» و صیرفی‌اش را نمی‌آورد، «ثقة له کتاب»^[4].

کشی(قَدَس سرّه)، عنوان اسحاق بن عمار را می‌آورد و بعد می‌گوید او از راویان است، از چه کسانی نقل می‌کند و این روایت صحیح را نیز آورده است:

روایت اول: «کان ابو عبدالله(علیه السلام) إذا رأى اسحاق بن عمار و اسماعیل بن عمار، قال و قد یجمعهما لأقوام یعنی دنیا و الآخرة»^[5] وقتی امام صادق(علیه السلام) این دو برادر را می‌دید، این دو را مدح کرده و می‌فرمود خدا دنیا و آخرت را به اینها داده است؛ زیرا این دو وضع مالی خوبی داشتند و صرّاف بودند و انسان‌های بسیار متدینی هم بودند.

حال اگر این دو، فطحی باشند، مدح امام صادق(علیه السلام) نسبت به این دو، بی‌معناست؛ یعنی اگر امام(علیه السلام) می‌داند که اینها بعداً انحراف پیدا کرده و فطحی می‌شوند (هر چند بعد از امام کاظم(علیه السلام) فطحی شوند)، دیگر این مدح برای این دو بی‌معناست؛ چرا که ممکن است دنیای این دو خوب باشد، اما دیگر آخرت خوبی ندارند.

روایت دوم: کشی(قَدَس سرّه) باز روایت دیگری درباره اسحاق بن عمار نقل کرده و می‌گوید اسحاق بن عمار نزد امام

کاظم(علیه السلام) بود. مردی از شیعیان داخل شد امام(علیه السلام) به او فرمودند: «جَدِّ التَّوْبَةِ أَوْ أَحْدَثْ عِبَادَةً فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَجْلِكَ إِلَّا شَهْرٌ»؛ توبه کن و عبادتت را مجدداً انجام بده، یک ماه از عمر تو بیشتر باقی نمانده است. اسحاق می‌گوید: «فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَاعْبَادَهُ كَأَنَّهُ يُخْبِرُنَا أَنَّهُ يَعْلَمُ أَجَالَ شَيْعَتِهِ أَوْ قَالَ آجَالَنَا، قَالَ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ مُغْضَباً»؛ پیش خودم گفتم گویا امام اجل ما را هم می‌داند!

امام(علیه السلام) با عصبانیت به من نگاه کرد و فرمود: «فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ وَمَا تُنْكِرُ مِنْ ذَلِكَ! وَقَدْ كَانَ الْهَجْرِيُّ مُسْتَضْعَفاً وَكَانَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْمَنَایَا وَ الْإِمَامُ أَوَّلَى بِذَلِكَ مِنْ رُشِيدِ الْهَجْرِيِّ، يَا إِسْحَاقُ أَمَا إِنَّهُ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ سَنَتَانِ، أَمَا إِنَّهُ يَنْشَتَّتُ أَهْلُ بَيْتِكَ تَشَتُّتاً قَبِيحاً»؛^[16] ای اسحاق! چه چیزی را انکار می‌کنی؟ رشید هجری غیر شیعه بود و نزد او، علم منایا بود و حال آن که امام به این مقام، اولی است. ای اسحاق! بدان که از عمر تو دو سال بیشتر باقی نمانده است، اهل بیت تو پراکنده و فقیر می‌شوند.

روایت سوم: در روایت دیگری مرحوم کشی از اسحاق بن عمار نقل می‌کند که می‌گوید اموالم بسیار زیاد شده بود و یک کسی را گذاشتم که وقتی فقرای شیعه می‌آیند، آنها را رد کند. بعد خدمت امام صادق(علیه السلام) در مکه رسیدم. حضرت به من نگاه تندی کردند. به ایشان عرض کردم چرا حالت شما نسبت به من تغییر کرده؟ فرمود برای آن تغییری که تو نسبت به مؤمنین و فقرا دادی. اسحاق می‌گوید: به خدا قسم! برای این بود که مشهور نشوم و خواستم این عنوان در من پیدا نشود.

بعد امام(علیه السلام) فرمود: «يَا إِسْحَاقُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقَا فَتَصَافَحَا بَيْنَ إِبْهَامَيْهِمَا مِائَةُ رَحْمَةٍ، تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ مِنْهَا لِأَشَدِّهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ»؛ ای اسحاق! آیا نمی‌دانی وقتی دو مؤمن با یکدیگر ملاقات کنند و با یکدیگر دست بدهند، خدا بین دو انگشت ابهام این دو مؤمن، صد رحمت نازل می‌کند که نود و نه رحمت، از آن کسی است که نسبت به رفیقش محبت بیشتری دارد.

«فَإِذَا اعْتَنَقَا عَمَرَتُهُمَا الرَّحْمَةُ، فَإِذَا التَّمَا لَا يُرِيدَانِ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ قِيلَ لَهُمَا غُفِرَ لَكُمَا»؛ وقتی معانقه می‌کنند، خدا هر دو را در رحمت فرو می‌برد، وقتی اعتناق پیدا می‌کنند و یک مقداری درنگ می‌کنند، خدا گناهان هر دوی اینها را می‌بخشد. روایت ادامه دارد که بسیار جالب است.

امام(علیه السلام) در پایان به اسحاق می‌فرماید اسحاق از خدا طوری بترس که گویا خدا را می‌بینی، اگر شک کنی در این که خدا تو را می‌بیند، کفر به خدا ورزیدی، اگر یقین کنی خدا تو را می‌بیند و باز معصیت کنی، او را در حدّ «اهون الناظرین» دانستی که این از کفر هم بالاتر می‌شود؛ یعنی گاهی اوقات انسان از یک بچه خجالت می‌کشد و در حضور او عمل قبیحی انجام نمی‌دهد، ولی می‌داند که خدا او را می‌بیند، وقتی گناه کرد، معنایش این است که خدا را از این بچه هم پائین‌تر آورده است. اسحاق به امام(علیه السلام) می‌گوید من این مرض را گرفتار شدم و امام، دعایی به او یاد می‌دهند.^[17]

برقی نام اسحاق بن عمار را در زمره اصحاب امام صادق(علیه السلام) قرار داده و می‌گوید: «اسحاق بن عمار الصیرفی مولی بنی تغلب کوفی»^[18] و گاهی اوقات در ضمن اصحاب امام کاظم(علیه السلام) او را قرار داده است.

دیدگاه شیخ طوسی(قدس سره) در الفهرست

در هیچ یک از این کتب رجالی، نامی از اسحاق بن عمار ساباطی نمی‌بینید، تنها جایی که وجود دارد، در الفهرست شیخ طوسی(قدس سره) است. ایشان در این کتاب می‌گوید: «اسحاق بن عمار ساباطی له اصل و كان فطحياً إلا أنه ثقة واصله معتمدٌ علیه روی عنه ابن ابی عمیر».^[19]

حال باید دید که آیا دو اسحاق بن عمار داریم؟ یک اسحاق بن عمار حیان (که صیرفی و شیعه است) و یکی اسحاق بن عمار بن موسی ساباطی فطحی (که ساباط از قُرّای مدائن است). البته در میان ساباطی‌ها (آن‌گونه که تاریخ نقل می‌کند)، هیچ کدام صرّاف نبوده‌اند. بعد اگر گفتیم دو تا هستند، آن‌گاه باید بگوئیم هم «اسحاق بن عمار بن حیان له کتاب» و هم «اسحاق بن عمار ساباطی له اصل»؟

دیدگاه سید بحر العلوم (قدّس سرّه)

مرحوم سید بحر العلوم در کتاب فوائد الرجالیه (که از کتاب‌هایی است که طلبه باید در بحث رجال به آن مراجعه کنند)، در جلد اول، درباره آل حیان تغلبی سخن می‌گوید. نکته مهم آن است که وقتی انسان برخورد امام صادق (علیه السلام) را نسبت به آل حیان می‌بیند، متوجه می‌شود که ایشان چه جایگاهی در نزد امام صادق (علیه السلام) داشتند، به گونه‌ای که حضرت آن حدیث صحیفه را که اسامی ائمه (علیهم السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا حضرت حجت (علیه السلام) همه را به اینها نشان داده است.

مرحوم سید بحر العلوم می‌گوید: «أما اسحاق فالكلام فيه طويلٌ والوهم فيه وقع من جليلٍ بعد جليلٍ»؛ می‌گوید خیلی‌ها از بزرگی بعد بزرگی در مورد اسحاق بن عمار، به اشتباه افتادند. ایشان کلام نجاشی و کلام شیخ طوسی (قدّس سرّه) در الفهرست را نقل می‌کند.

قول اول: سید می‌گوید علامه حلی، ابن داود و بعدی‌ها، حکم کردند به این که این دو یکی هستند و مراد، اسحاق بن عمار بن حیان ساباطی فطحی است.

مرحوم علامه در القسم الثانی از کتاب الخلاصه می‌گوید: «اسحاق بن عمار بن حیان مولى بنی تغلب ابو یعقوب الصیرفی کان شیخاً فی اصحابنا روی عن الصادق (علیه السلام) و کان فطحياً»؛ یعنی همان مطلب شیخ طوسی (قدّس سرّه) را به عبارت نجاشی اضافه کرده، و در آخر می‌گوید: «و الاولی عندی التوقف فیما ینفرد به»، بعد از علامه، ابن داود از او تبعیت کرده؛ یعنی ابن داود هم گفته اسحاق بن عمار بن حیان همان ساباطی فطحی است.

قبل از علامه و ابن داود، سید بن طاوس کتابی دارد به نام «حل الاشکال فی معرفة الرجال»، که مؤلف آن احمد بن موسی بن طاوس (متوفای 673 که برادر سید بن طاوس صاحب اقبال) است. سید در حل الاشکال فی معرفة الرجال آمده آنچه در این کتب خمسہ رجالی است (نجاشی، فهرست و رجال شیخ، رجال ابن غضائری، کشّی) را آورده و اخبار را متناً و سنداً تہذیب کرده و در ضمن این کتاب آورده است (صاحب معالم وقتی به این کتاب سید دست پیدا کرد و دید در شُرّف تلف شدن قرار دارد، از این کتاب آنچه را که سیّد آورده نقل کرد و نام آن را تحریر طاووسی نهاد).^[10]

مرحوم سید نیز در این کتاب گفته است که اسحاق بن عمار بن حیان، همان ساباطی فطحی است.

بنابراین، قول اول آن است که بگوئیم این دو یکی هستند و همان اسحاق بن عمار فطحی است.

قول دوم: که مرحوم بحر العلوم نقل می‌کند آن که جماعتی از متأخرین قائل شده‌اند که اینها دو نفر هستند که یکی کوفی است و دیگری ساباطی، یکی صیرفی است و دیگری غیر صیرفی، یکی از اصحاب امامیه است و دیگری فطحی، یکی کتاب دارد و دیگری اصل. بحر العلوم می‌گوید اگر در کتاب رجال گفتند: «له کتاب» یا گفتند: «له اصل»، بین این دو فرق است (البته مرحوم تستری بعداً این سخن را رد می‌کند)، درباره اسحاق بن عمار بن حیان گفتند: «له کتاب»، اما درباره «اسحاق عمار

ساباطی» گفتند: «له اصل».

راوی از اسحاق بن عمار بن حیان، غیاث بن کلوب است، اما راوی از دیگری ابن ابی عمیر است. اینها فرقه‌هایی است که بین این دو وجود دارد. کشی، برقی، خود شیخ طوسی (قدّس سرّه) در رجال، اسحاق بن عمار حیان را آوردند، ولی اسمی از اسحاق بن عمار ساباطی نیاوردند. شیخ در الفهرست فقط اسحاق بن عمار ساباطی را آورده و اسمی از اسحاق بن عمار حیان نیاورده است.

اول کسی که گفته اینها دو نفرند، شیخ بهایی (قدّس سرّه) در کتاب مشرق الشمسین است (مباحث رجالی شیخ بهایی در حاشیه بر خلاصه علامه است به نام مشرق الشمسین)، در آنجا شیخ بهایی (قدّس سرّه) می‌گوید اینها دو نفر هستند. ایشان می‌فرماید: «هذا وهم من المصنف (در ردّ بر مرحوم علامه در خلاصه می‌گوید؛ چرا که علامه می‌گوید اینها یک نفر هستند)، و قد اقتفی اثره ابن داود والحق أن المذكور فی کلام النجاشی (یعنی اسحاق بن عمار بن حیان در کلام نجاشی که می‌گوید) امامی ثقة و المذكور فی الفهرست فطحی ثقة»^[11] شیخ بهایی می‌گوید آن امامی است و ابن فطحی است، البته هر دو موثق‌اند.

بعد شیخ بهایی می‌گوید: «و هذا مما لا يشتهه علی من له أدنی مسکه إذا تتبع الکلامین المذكورین»؛ می‌گوید اگر کسی یک کمی توجه و التفات داشته باشد (یعنی هم کلام نجاشی را ببیند و هم کلام شیخ در الفهرست)، می‌فهمد که اینها دو نفر هستند. بعد از شیخ بهائی، شاگردش فیض کاشانی در وافی، مرحوم بحرانی در لؤلؤ البحرین، قهپائی در مجمع الرجال، و همچنین مثل مرحوم مجلسی اول در روضة المتقین، همین نظریه را پذیرفتند که اینها دو نفر هستند؛ یکی اسحاق بن عمار بن حیان و یکی اسحاق بن عمار ساباطی.^[12]

جمع‌بندی بحث

اگر اسحاق بن عمار حیان در سند روایت باشد، روایت صحیح می‌شود و اگر اسحاق بن عمار ساباطی باشد، روایت موثقه می‌شود، طبق قول علامه و ابن داود وقتی می‌گوئیم اینها یکی هستند، دیگر بحثی وجود ندارد؛ چرا که می‌گویند یکی هستند و موثق هم هست، اما طبق قول شیخ بهائی و پیروان ایشان، می‌گوئیم از کجا بفهمیم این اسحاق بن عمار بن حیان است یا اسحاق بن عمار ساباطی؟ اگر در یک روایت به نحو مطلق می‌آید اسحاق بن عمار، از کجا بفهمیم کدام یک از اینهاست؟ ایشان راه‌هایی را ارائه دادند؛

(1) یکی این است که بگوئیم این روایت موقوف می‌شود و ما توقف می‌کنیم در روایت.

(2) راه دیگر آن است که نتیجه تابع اخس مقدمین است؛ یعنی اگر ابن حیان باشد، روایت صحیح می‌شود و اگر ساباطی باشد روایت موثقه می‌شود. می‌گوئیم روایت موثقه است.

(3) راه سوم گفتند حتماً این ابن حیان است؛ یعنی هر جا روایتی بود از اسحاق بن عمار، شما روایت را حمل کنید بر عمار بن حیان و امامی. کسانی که فائلند اینها دو نفرند، سؤال پیش می‌آید که آیا این دو در یک زمان بودند؟ می‌گویند بله، در یک زمان بودند. طبقه‌شان از طبقات رجالی هم یکی است، منتهی می‌گویند اسحاق بن عمار حیان امامی بوده و با امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) نیز ملاقات داشته، اما اسحاق بن عمار ساباطی در همان زمان بوده، ولی با خود امام علیه السلام ملاقات نداشته است.

(4) راه چهارم گفتند اگر راوی از اسحاق بن عمار، صفوان باشد، اسحاق بن عمار بن حیان است، اما اگر ابن ابی عمیر نقل

کند، اسحاق بن عمار ساباطی است.

دیدگاه سوم درباره اسحاق بن عمار

خود بحر العلوم (قدس سره) قول سومی اختیار کرده و آن این که، اولاً دو اسحاق بن عمار نداریم و یکی هستند و آن یکی هم اسحاق بن عمار بن حیان است، اما این که شیخ طوسی (قدس سره) در الفهرست نوشته: «ساباطی و کان فطحاً له اصلاً معتمداً علیه»، این سهوی از قلم مرحوم شیخ است. بنابراین مرحوم بحر العلوم این نظر را اختیار کرده و بعد، شواهدی می‌آورد.^[13]

شاهد اول: اولین شاهد آن است که می‌گوید اگر واقعاً اینها دو نفر باشند، چرا نجاشی و دیگران در کتب رجالی‌شان دو نفر را نیاوردند؟ چرا شیخ طوسی (قدس سره) در الفهرست دو نفر را نیاورده است؟ این مسئله در هر دو طرف هست، اگر واقعاً دو تا هستند نجاشی هم باید دو نفر را می‌آورد، خود شیخ طوسی (قدس سره) نیز در الفهرست باید دو نفر را ذکر می‌کرد، در حالی که نجاشی، کشی، برقی، نام یک نفر را بیشتر ذکر نمی‌کنند که عبارت است از، اسحاق بن عمار بن حیان و این دسته از رجالیون، چیزی به نام اسحاق بن عمار ساباطی ندارند.

از طرف دیگر، مرحوم شیخ نیز در الفهرست، تنها نام اسحاق بن عمار ساباطی را آورده و چیزی به نام اسحاق بن عمار حیان ندارد. این کشف از این می‌کند که یک اشتباهی اینجا در کلام شیخ طوسی (قدس سره) واقع شده است. نکته‌ای که باید دقت داشت آن که، یک عمار بن موسی ساباطی داریم نه عمار ساباطی که راوی از او در بیشتر موارد، مصدق بن صدقه است که خود او نیز فطحی می‌باشد.

ممکن است گفته شود که راوی از اسحاق بن عمار بن حیان، صفوان است، اما راوی از اسحاق بن عمار ساباطی، ابن ابی عمیر است. بدین خاطر اینها دو نفر هستند نه یک نفر؟ در پاسخ باید گفت که چون ابن ابی عمیر و صفوان هم طبقه هستند، ابن ابی عمیر نیز می‌تواند از اسحاق بن عمار بن حیان روایت نقل کند.

بله، اگر صفوان و ابن ابی عمیر، اختلاف در طبقه داشتند، این بدین معنا بود که اسحاق بن عمار بن حیان، در یک زمانی است و اسحاق بن عمار ساباطی در زمان دیگر که در نتیجه کشف از این می‌کرد که دو نفر هستند، منتهی فرض این است که صفوان و ابن ابی عمیر در یک طبقه هستند.

شاهد دوم: شیخ صدوق (قدس سره) در فقیه و من لا یحضر و کتب دیگر خود، از اسحاق بن عمار روایت نقل می‌کند؛ یعنی مرحوم صدوق به اسحاق بن عمار یک سند دارد. آن‌گاه شیخ صدوق (قدس سره) در بیان طریق خود در مشیخه، تنها یک طریق را ذکر می‌کند که این نشان‌گر آن است که این دو نام، یک نفر است و حال آن که اگر دو نفر بود، مرحوم صدوق باید دو طریق ذکر می‌کرد؛ یکی به نام اسحاق بن عمار بن حیان و دیگری به نام اسحاق بن عمار ساباطی.

نکته: شیخ طوسی (قدس سره) کتاب رجال خود را بعد از الفهرست نوشته است؛ زیرا در کتاب رجال خود، به الفهرست ارجاع می‌دهد. ایشان در رجال خود، اصلاً نامی از اسحاق بن عمار ساباطی نیاورده است. بنابراین، این خود به گونه‌ای عدول است که؛

(1) یا باید بگوئیم شیخ طوسی (قدس سره)، از آنچه در الفهرست آورده عدول کرده،

(2) یا باید بگوئیم مرحوم شیخ در الفهرست اشتباه کرده است. مثلاً کلمه عمار ساباطی در بسیاری از روایات وجود دارد

(مخصوصاً در روایت حج) و چون کلمه عمار با ساباطی بودن زیاد آمده (یعنی عمار ساباطی)، ایشان فکر کرده اسحاق بن عمار نیز، می‌شود اسحاق بن عمار ساباطی، در حالی که آن عمار ساباطی، عمار بن موسی ساباطی است (که البته به نظر من از مرحوم شیخ بعید است).

3) یا باید بگوئیم اشتباهی است که نسخ مرتکب شدند؛ یعنی یک ناسخی از روی فهرست شیخ طوسی (قدس سره)، اسحاق بن عمار را که آورده، خودش ساباطی را اضافه کرده و شاهد بر این مطلب آن که بین فهرست‌های مرحوم شیخ، اختلاف نسخ وجود دارد؛ در بعضی از نسخ ساباطی و کان فطحاً هست و در بعضی هم نیست. خود این اختلاف در نسخه شیخ در فهرست، ما را راهنمایی می‌کند به اینکه در اینجا اشتباهی از نسخ صورت گرفته و ارتباطی به خود مرحوم شیخ ندارد.

البته این (که نسخ ساباطی را اضافه کنند) یک مبعّد دارد و آن این که بعد از ساباطی آمده: «و کان فطحاً و له اصل متعمدٌ علیه» که باید بگوئیم در اینجا نسخ، شخصی بوده که بر رجال مسلط بوده و آنچه مربوط به عمار ساباطی بوده را در اینجا اضافه کرده است.

دیدگاه مرحوم خوئی

آقای خوئی در تنقیح همان حرف علامه را دارد و می‌فرماید اینها یک نفر هستند. ایشان می‌گوید مرحوم نجاشی مذهب (فطحی یا امامی) و شیخ هم شغل (صیرفی) را فراموش کرده بگوید. می‌فرماید «و الصحيح ان إسحاق بن عمار الصيرفي و الساباطي متحدان و انهما رجل واحد قد يعبر عنه بشغله و أخرى بمكانه و بلدته» اینها یک نفرند ولی در یک جا شغلش بیان شده که صیرفی است و در جای دیگر مکانش که ساباطی است، در حالی که کسانی که می‌گویند دو تاست می‌گویند اسحاق بن عمار بن حیان کوفی و اسحاق بن عمار، ساباطی است.

در ادامه آقای خوئی می‌فرماید «و يدلنا على ذلك ان النجاشي قد تعرض لإسحاق بن عمار الصيرفي و وثقه و ذكر انه روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام، و لم يتعرض للساباطي بوجه و تعرض الشيخ في فهرسته لإسحاق بن عمار الساباطي و قال: له أصل و كان فطحياً، إلا انه ثقة و أصله معتمد عليه، و لم يتعرض للصيرفي. و قد تعرض (شيخ) في رجاله لإسحاق بن عمار الصيرفي تارة في أصحاب الصادق (ع) مقيداً بالصيرفي و أخرى في أصحاب الكاظم (ع) من دون تقييده بشيء، و قال إسحاق بن عمار ثقة له كتاب». شیخ در فهرست فقط ساباطی را گفته‌است؛ اما در رجال وقتی اصحاب امام صادق (علیه السلام) را ذکر می‌کند، اسحاق بن عمار صیرفی را ذکر می‌کند و وقتی به اصحاب امام کاظم (علیه السلام) می‌رسد، اسحاق بن عمار را بدون قید صیرفی و ساباطی می‌آورد.

ایشان می‌گوید «فلو انهما كانا متعددين لم يكن وجه لعدم تعرض النجاشي للساباطي» اگر اینها دو نفر باشند چرا نجاشی ساباطی را نگفته‌است «مع انه متأخر عن الشيخ في التأليف و هو ناظر اليه و قد عرفت ان الشيخ ذكره في فهرسته» نجاشی در تألیف متأخر از شیخ است یعنی نجاشی فهرست شیخ را دیده و کتاب رجالش را نوشته‌است.

«كما انه لم يكن وجه لعدم تعرض الشيخ للصيرفي في فهرسته مع ما عرفت من تصريحه بأن له كتاباً» اگر اینها دو نفر هستند شیخ که مقید است که تمام این افراد را و مؤلفین را در فهرست بیاورد چرا آنجا نگفته‌است؛ در حالی که خودش در رجال گفته او دارای کتاب بوده‌است.^[14]

نتیجه بحث آن است که، طبق آنچه مرحوم بحر العلوم صاحب فوائد الرجالیه نقل کرده، در اینجا سه نظریه هست و ما نیز همان نظریه مرحوم بحر العلوم را می‌پذیریم که اسحاق بن عمار بن حیان درست است و اصلاً اسحاق بن عمار ساباطی نداریم؛ چرا که حتی یک روایت نداریم که بگوید: «عن اسحاق بن عمار ساباطی»، بلکه در روایت یا به صورت «عن اسحاق بن عمار» آمده که غالباً همین‌طور است، یا می‌گوید «اسحاق بن عمار بن حیان» و یا می‌گوید «عمار بن موسی السباطی».

نکته اول: «اسحاق بن عمار بن حیان کوفی صیرفی»، دو عنوان دارد. ساباط از قُرَای مدائن است و ساباطی‌ها، اصلاً صرافانی نمی‌کردند. بعضی از روایات خوبی هم هست درباره صراف بودن و اینکه ائمه (علیهم السلام) گاهی اوقات تذکراتی را به این قشر دادند.

نکته دوم: عمار بن موسی ساباطی برادران دیگری دارد که اسامی آنها با برادران اسحاق بن عمار (که اسماعیل، یوسف، یونس است) فرق دارد؛ یعنی بین اسحاق بن عمار بن حیان و عمار بن موسی ساباطی، بین این سه برادر نیز اختلاف وجود دارد.

بررسی دلالت روایت پنجم باب

مهم دلالت روایت است که باید مقداری در آن دقت کنیم. البته روایت مضمربه چون در روایت وارد شده «سألته» ولی می‌گویند چون اسحاق بن عمار جلالت دارد و مقام بلندی دارد اضممار از اسحاق ضرر وارد نمی‌کند. متن روایت از این قرار است «سألته عن الملاحین (کشتی‌ران) و الأعراب هل علیهم تقصیر» قَالَ لَا بَيُوتُهُمْ مَعَهُمْ اگر اینها در سفر بودند نمازشان را باید قصر بخوانند؟ امام فرمودند نباید نمازشان را قصر کنند.^[15]

بررسی روایت ششم باب

روایت بعد مرسله سلیمان است: «وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ (برقی) عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرٍ الْجَعْفَرِيِّ (امامی ثقه) عَمَّنْ ذَكَرَهُ (به جهت این عبارت روایت مرسله است) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْأَعْرَابُ لَا يُقَصِّرُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ مَنَازِلَهُمْ مَعَهُمْ»^[16] حضرت فرمود بیابانی‌ها نمازشان را قصر نمی‌کنند و ذلك أن منازلهم معهم.

بررسی روایت هفتم و نهم باب

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ (شیخ طوسی) بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْعَلَوِيِّ (امامی ثقه) عَنْ الْعَمْرَكِيِّ (ثقه) عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَصْحَابُ السُّفْنِ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ فِي سُفْنِهِمْ»^[17]

«وَعَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: سَبْعَةٌ لَا يُقَصِّرُونَ الصَّلَاةَ - الْجَابِي الَّذِي يَدُورُ فِي جَبَابَتِهِ - وَ الْأَمِيرُ الَّذِي يَدُورُ فِي إِمَارَتِهِ - وَ التَّاجِرُ الَّذِي يَدُورُ فِي تِجَارَتِهِ مِنْ سَوْقٍ إِلَى سَوْقٍ - وَ الرَّاعِي وَ الْبُدُوِيُّ - الَّذِي يَطْلُبُ مَوَاضِعَ الْقَطْرِ وَ مَنْبِتَ الشَّجَرِ وَ الرَّجُلُ الَّذِي يَطْلُبُ الصَّيْدَ - يُرِيدُ بِهِ هُوَ الدُّنْيَا - وَ الْمُحَارِبُ الَّذِي يَقْطَعُ السَّبِيلَ»^[18]

اصل حکم روشن است یعنی کسانی که بادیه‌نشین یا کشتی‌ران (مشروط به این که در همان کشتی زندگی می‌کنند) هستند و هر روز از جایی به جای دیگر منتقل می‌شوند و به تعبیر امام (علیه السلام) منازلشان همراهشان است و منزل معین و مشخصی ندارند،

نکته مهمی که بعداً در یکی دو فرع از آن استفاده می‌کنیم این است که آیا بیوتهم معهم موضوعیت دارد چنانچه کثیری از فقها همین را استفاده کردند و در عبارت تحریر و عروه آمده است؛ یعنی بگوئیم لیس لهم مقر، مکان و منزل که آن را مبدأ برای سفر قرار بدهند و دائماً در حال حرکت هستند.

یا بگوئیم «بیوتهم معهم» عنوان مشیر است یعنی از آن استفاده نمی‌شود که اینها بیت نداشته باشند بلکه این عنوان اشاره به کسانی دارد که سفرشان زیاد است. اگر اهل بودی در بیابانی برای خودشان جای معینی درست کنند بروند و دور بزنند و در طول سال و دوباره به آنجا بیایند مانعی ندارد و نمازشان تمام است. بودن مکان معین مضر نیست و به عبارت دیگر از این روایات عدم مکان معین استفاده نمی‌شود. در نتیجه این که در عبارت تحریر و مرحوم سید «و لم یخذوا مقراً معیناً» آمده است، از این تعبیر استفاده نمی‌شود؟

بله، غالب این افراد مقر معین ندارند ولی اگر بادیه‌نشینی خیمه مفصلی داشت و مواشی و احشامش را یکی دو ماه می‌برد و دوباره برمی‌گردد به جایی که مکان معین دارد، آیا عنوان بیوتهم معهم بر او صدق نمی‌کند؟

در نتیجه به نظر ما کلام مرحوم سید ابوالحسن (رضوان الله علیه) در کتاب صلاة مسافر که تعبیر بیوتهم معهم ربطی به من کان سفره اکثر من حضره صحیح نیست و این عنوان، عنوان مشیر است. نداشتن منزل و در نتیجه تمام بودن نماز، مسئله‌ای تعبدی نیست که امام آن را بیان کنند بلکه به این جهت است که اینجور آدم‌ها سفرشان اکثر من حضره است. لذا مرحوم محقق، مرحوم صاحب مدارک و... تمامی این عناوین را تحت عنوان من کان سفره اکثر من حضره قرار داده‌اند.

خلاصه این که به نظر ما از روایات استفاده نمی‌شود که وجود منزل معین برای بدوی مضر است. به قول آقای حکیم برخی از اینها کنار دجله و فرات مکان معینی دارند ولی اگر احشام‌شان را برای چرا بردند و یک یا دو یا حتی پنج یا شش ماه دیگر برگردند نمازشان تمام است؛ چون غالباً در حال سیر هستند. البته در صورتی که حد مسافت بشود پس اگر بادیه نشینی وضعش خوب باشد و فقط گوسفندانش را تا دو کیلومتری می‌برد و برمی‌گرداند از محل بحث خارج است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: كُنَّا بِالْمَدِينَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَنَّهُ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَ أَبِيهِ فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ أَنَا وَصَاحِبُ الطَّاقِ وَالنَّاسُ عِنْدَهُ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ رَوَوْا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الْأَمْرَ فِي الْكَبِيرِ مَا لَمْ تَكُنْ بِهِ عَاهَةً فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ نَسْأَلُهُ عَمَّا كُنَّا نَسْأَلُ عَنْهُ أَبَاهُ فَسَأَلْنَاهُ عَنِ الزَّكَاةِ فِي كَمْ تَجِبُ فَقَالَ فِي مَائَتَيْنِ خَمْسَةً فَقُلْنَا فِي مَائَةٍ فَقَالَ دَرَهْمَانِ وَبَصَفَ فَقُلْنَا وَاللَّهِ مَا تَقُولُ الْمُرْجَبَةُ هَذَا قَالَ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا تَقُولُ الْمُرْجَبَةُ قَالَ فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالًا لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ أَنَا وَابْنُ جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ فَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَرْقَةِ الْمَدِينَةِ بِأَكْبَنِ حَبَارَى لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ نَتَوَجَّهُ وَ لَا مَنْ نَقْصِدُ وَ نَقُولُ إِلَى الْمُرْجَبَةِ إِلَى الْقَدْرِ إِلَى الزَّيْدِيَّةِ إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ إِلَى الْخَوَارِجِ فَتَحَنُّ كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا أَعْرِفُهُ يَوْمِي إِلَى بَيْدِهِ فَخَفْتُ أَنْ يَكُونَ عَيْنًا مِنْ عِيُونِ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ لَهُ بِالْمَدِينَةِ جَوَاسِيسُ يَنْظُرُونَ إِلَى مَنْ اتَّفَقَتْ شِيعَةُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ فَيَضْرِبُونَ عُنُقَهُ فَخَفْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لِلْأَحْوَلِ تَنَحَّ فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَى نَفْسِي وَ عَلَيْكَ وَ إِنَّمَا يُرِيدُنِي لَا يُرِيدُكَ فَتَنَحَّ عَنِّي لَا تَهْلِكَ وَ تُعِينَ عَلَى نَفْسِكَ فَتَنَحَّى

غَيْرَ بَعِيدٍ وَ تَبِعْتُ الشَّيْخَ وَ ذَلِكَ أَتَى ظَنَنْتُ أَتَى لَا أَقْدِرُ عَلَى التَّخَلُّصِ مِنْهُ فَمَا زِلْتُ أَنْتَبِعُهُ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَوْتِ حَتَّى وَرَدَ بِي عَلَى بَابِ أَبِي الْحَسَنِ ع ثُمَّ خَلَانِي وَ مَضَى فَإِذَا خَادِمٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِي ادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَدَخَلْتُ فَإِذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى ع فَقَالَ لِي ابْتَدَأْ مِنْهُ لَا إِلَى الْمُرْجَبَةِ وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيَّةِ وَ لَا إِلَى الزُّبَيْدِيَّةِ وَ لَا إِلَى الْمُعْتَزَلَةِ وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ إِلَيَّ إِلَيَّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَضَى أَبُوكَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ مَضَى مَوْتًا قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ عَبْدُ اللَّهِ يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنْ بَعْدِ أَبِيهِ قَالَ يُرِيدُ عَبْدُ اللَّهِ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ لَنَا مِنْ بَعْدِهِ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيكَ هَذَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ لَا مَا أَقُولُ ذَلِكَ قَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَمْ أَصِبْ طَرِيقَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلَيْكَ إِمَامٌ قَالَ لَا فِدَاخَلَنِي شَيْءٌ لَا يَعْلَمُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِعْظَامًا لَهُ وَ هَيْبَةً أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحُلُّ بِي مِنْ أَبِيهِ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَسْأَلُكَ عَمَّا كُنْتُ أَسْأَلُ أَبَاكَ فَقَالَ سَلْ تُخْبِرْ وَ لَا تُدْعُ فَإِنْ أَدْعَيْتَ فَهُوَ الذَّبْحُ فَسَأَلْتُهُ فَإِذَا هُوَ بَحْرٌ لَا يُنْزَفُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ شَيْعَتُكَ وَ شَيْعَةُ أَبِيكَ ضَلَالٌ فَأُلْقِي إِلَيْهِمْ وَ أَدْعُوهُمْ إِلَيْكَ وَ قَدْ أَخَذْتَ عَلَيَّ الْكِتْمَانَ قَالَ مَنْ آتَسْتُ مِنْهُ رُشْدًا فَأُلْقِي إِلَيْهِ وَ خُذْ عَلَيْهِ الْكِتْمَانَ فَإِنْ أَذَاعُوا فَهُوَ الذَّبْحُ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ قَالَ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْأَحْوَلَ فَقَالَ لِي مَا وَرَاءَكَ قُلْتُ الْهُدَى فَحَدَّثَنِي بِالْقِصَةِ قَالَ ثُمَّ لَقِينَا الْفُضَيْلَ وَ أَبَا بَصِيرٍ فَدَخَلَا عَلَيْهِ وَ سَمِعَا كَلَامَهُ وَ سَاءَ لَاهُ وَ قَطَعَا عَلَيْهِ بِالْإِمَامَةِ ثُمَّ لَقِينَا النَّاسَ أَفْوَاجًا فَكُلُّ مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ قَطَعَ إِلَّا طَائِفَةً عَمَّارٍ وَ أَصْحَابَهُ وَ بَقِيَ عَبْدُ اللَّهِ لَا يَدْخُلُ إِلَيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ مَا حَالُ النَّاسِ فَأَخْبِرَ أَنَّ هِشَامًا صَدَّ عَنْكَ النَّاسَ قَالَ هِشَامٌ فَأَقْعَدَ لِي بِالْمَدِينَةِ غَيْرَ وَاحِدٍ لِيَضْرِبُونِي. «الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: 351 و 352.

[2] □ «إِسْحَاقُ بْنُ عِمَارِ بْنِ حَيَانَ مَوْلَى بَنِي تَغْلِبَ أَبُو يَعْقُوبَ الصِّرَفِيُّ شَيْخٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، ثَقَّةٌ، وَ إِخْوَتُهُ يُونُسُ وَ يَوْسُفُ وَ قَيْسُ وَ إِسْمَاعِيلُ، وَ هُوَ فِي بَيْتٍ كَبِيرٍ مِنَ الشَّيْعَةِ، وَ ابْنَا أَخِيهِ عَلِيٌّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ بَشْرُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ كَانَا مِنْ وَجْهِهِ مِنْ رَوَى الْحَدِيثَ. رَوَى إِسْحَاقُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ذَكَرَ ذَلِكَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ فِي رَجَالِهِ. لَهُ كِتَابُ نَوَادِرَ، يَرْوِيهِ عَنْهُ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا غِيَاثُ بْنُ كَلُوبٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ الْجَلِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عِمَارٍ. «رجال النجاشي - فهرست أسماء مصنفى الشيعة؛ ص: 71، شماره 169.

[3] □ رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، ص: 162، شماره 1831.

[4] □ رجال الشيخ الطوسي - الأبواب، ص: 331، شماره 4924.

[5] □ «فِي إِسْحَاقَ وَ إِسْمَاعِيلَ ابْنَيْ عَمَّارٍ؛ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيْسَى، عَنْ زِيَادِ الْقَنْدَرِيِّ، قَالَ، كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِذَا رَأَى إِسْحَاقَ بْنَ عَمَّارٍ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنَ عَمَّارٍ، قَالَ: وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا الْأَقْوَامُ، يَعْنِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ. «رجال الكشي، ص: 402، ح 752.

[6] □ «نَصْرُ بْنُ الصَّبَّاحِ، قَالَ حَدَّثَنِي سِجَادَةُ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ وَضَّاحٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ، كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) جَالِسًا حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الشَّيْعَةِ، فَقَالَ لَهُ يَا فُلَانُ جَدِّ التَّوْبَةِ أَوْ أَحَدُ عِبَادَةِ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ أَجْلِكَ إِلَّا شَهْرٌ، قَالَ إِسْحَاقُ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَآ عَجَبًا كَأَنَّهُ يُخْبِرُنَا أَنَّهُ يَعْلَمُ أَجَالَ شَيْعَتِهِ أَوْ قَالَ أَجَالَنَا، قَالَ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ مُغْضَبًا، فَقَالَ: يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تُتَكَبَّرُ مِنْ ذَلِكَ! وَ قَدْ كَانَ الْهَجْرِيُّ مُسْتَضْعَفًا وَ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْمَنَآيَا وَ الْإِمَامِ أَوَّلَى بِذَلِكَ مِنْ رُشِيدِ الْهَجْرِيِّ، يَا إِسْحَاقُ أَمَا إِنَّهُ قَدْ بَقِيَ مِنْ عُمْرِكَ سَنَتَانِ، أَمَا إِنَّهُ يَنْتَشِتُ أَهْلُ بَيْتِكَ تَشْتَتًا قَبِيحًا وَ يَفْلَسُ عِيَالُكَ إِفْلَاسًا شَدِيدًا. «رجال الكشي، ص: 409، ح 768.

[7] □ «جَعْفَرُ بْنُ مَعْرُوفٍ، قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ الرَّازِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ مِهْرَانَ، قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيُّ، قَالَ قَالَ، إِسْحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ، لَمَّا كَثُرَ مَالِي أَجْلَسْتُ عَلَى بَابِي بَوَابًا يَرُدُّ عَنِّي فَقَرَاءَ الشَّيْعَةُ، قَالَ، فَخَرَجْتُ إِلَى مَكَّةَ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَسَلَّمْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)، فَدَرَدَ عَلَيَّ بَوَاجِهِ قَاطِبٍ غَيْرَ مَسْرُورٍ، فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الَّذِي غَيَّرَ حَالِي عِنْدَكَ قَالَ: الَّذِي غَيَّرَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُمْ عَلَى دِينِ اللَّهِ، وَ لَكِنْ خَشِيتُ الشُّهْرَةَ عَلَى نَفْسِي، قَالَ: يَا إِسْحَاقُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقَيَّا فَتَصَافَحَا بَيْنَ إِبْهَامَيْهِمَا مَائَةٌ رَحْمَةٍ، تَسْعَةٌ وَ تَسْعُونَ مِنْهَا لِأَشَدِّهِمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ، فَإِذَا اعْتَنَقَا غَمَرَتْهُمَا الرَّحْمَةُ، فَإِذَا التَّتَمَّا لَا يُرِيدَانِ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ قَبِيلَ لَهُمَا غُفْرٌ لَكُمَا، فَإِذَا جَلَسَا يَتَسَاءَلَانِ قَالَتْ الْحَفَظَةُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ اعْتَزَلُوا بِنَا عَنْهُمَا فَإِنْ لَهُمَا سِرًّا وَ قَدْ سَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا، قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ تَسْمَعُ الْحَفَظَةُ قَوْلَهُمَا وَ لَا تَكْتُبُهُ! وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ، قَالَ فَتَكَسَّرَ رَأْسُهُ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَهُ وَ قَدْ فَاضَتْ دُمُوعُهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا إِسْحَاقُ إِنْ كَانَتْ الْحَفَظَةُ لَا تَسْمَعُهُ وَ لَا تَكْتُبُهُ فَقَدْ يَسْمَعُهُ وَ يَعْلَمُهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ وَ الْخَفَى، يَا إِسْحَاقُ فَخَفَ اللَّهُ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ شَكَّكَتَ فِي أَنَّهُ يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ، وَ إِنْ أَقْبَنَتْ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزَتْ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ فِي حَدِّ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ إِلَيْكَ. «رجال الكشي، ص: 410-409، ح 769.

[8] رجال البرقي - الطبقات، ص: 28.

[9] الفهرست (للشيخ الطوسي)، ص: 15، شماره 52.

[10] «و لما ظفر (صاحب المعالم) بهذا الكتاب للسيد ابن طاوس، و رآه مشرفا على التلف فانتزع منه ما حرره السيد ابن طاوس، و وزعه في ابواب كتابه هذا من خصوص (كتاب الاختيار من كتاب الكشي) و سماء ب (التحرير الطاووسي)». الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج1، ص: 305.

[11] مشرق الشمسين و إكسير السعادتین مع تعليقات الخواجوئی، ص: 95.

[12] «و من ثم ذهب جماعة من المتأخرين الى أن اسحاق بن عمار اثنان: أحدهما - اسحاق بن عمار بن حيان الكوفي التغلبي الصيرفي، و الآخر - اسحاق ابن عمار الساباطي: و الاول ثقة من اصحابنا - كما قاله النجاشي «1» و الثاني فطحى موثق - كما قاله الشيخ «2». و مما يشير الى المغايرة: اختلافهما في المذهب، و نسبة الكتاب الى الاول، و الأصل الى الثاني، و هما متغايران في اصطلاح علماء الرجال، كما يدل عليه كلام الشيخ في اول (الفهرست) «3» و غيره و أن الراوي عن الأول غياث بن كلوب، و عن الثاني ابن ابي عمير. و كذا ما قاله الشيخ في أصحاب الكاظم عليه السلام من كتاب الرجال: «ان اسحاق بن عمار ثقة له كتاب» «4» فان الظاهر: ان هذا هو ابن حيان الذي ذكره النجاشي، وعده من أصحابنا، و أثبت له كتابا. و الذي في (الفهرست): هو الساباطي صاحب الاصل. و أول من تنبه للمغايرة و حكم بالاشتراك في هذا الاسم: شيخنا المحقق البهائي - رحمه الله - فانه قال - في حاشية الخلاصة عند ذكر عبارته المتقدمة - : «هذا وهم من المصنف. و قد اقتفى اثره ابن داود» «1» و الحق: أن المذكور في كلام النجاشي «امامي ثقة» «2» و المذكور في فهرست الشيخ: «فطحى ثقة» «3». و هذا مما لا يشتبه على من له ادنى مسكة، اذا تتبع الكلامين المذكورين». و قال - في مقدمات مشرق الشمسين - : «... قد يكون الرجل متعددا فيظن أنه واحد، كما اتفق ذلك للعلامة - رحمه الله - في اسحاق بن عمار، فانه مشترك بين اثنين: أحدهما - من اصحابنا، و الآخر - فطحى، كما يظهر للمتأمل». و تبعه على ذلك تلامذته المحققون: الفاضل القاساني صاحب الوافي «1» و الشيخ الفقيه علي بن سليمان البحراني «2» و المولى البدر التقي شارح الفقيه «1» و بعدهم: الفاضل البازل عناية في هذا الفن: عناية الله ابن شرف الدين علي بن محمود القهبائي - صاحب كتاب مجمع الرجال و الشيخ المولى أبو الحسن الشريف العاملي «2» - في حواشي هذا الكتاب - و جماعة من مشايخنا المحققين، رضوان الله عليهم أجمعين». الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج1، ص: 311 - 306.

[13] الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج1، ص: 311 - 306.

[14] «و الصحيح ان إسحاق بن عمار الصيرفي و الساباطي متحدان و انهما رجل واحد قد يعبر عنه بشغله و أخرى بمكانه و بلدته، و يدلنا على ذلك ان النجاشي «قده» تعرض لإسحاق بن عمار الصيرفي و وثقه و ذكر انه روى عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام، و لم يتعرض للساباطي بوجه و تعرض الشيخ في فهرسته لإسحاق بن عمار الساباطي و قال: له أصل و كان فطحيا، الا انه ثقة و أصله معتمد عليه، و لم يتعرض للصيرفي. و قد تعرض في رجاله لإسحاق بن عمار الصيرفي تارة في أصحاب الصادق (ع) مقيدا بالصيرفي و أخرى في أصحاب الكاظم (ع) من دون تقييده بشيء، و قال إسحاق بن عمار ثقة له كتاب. فلو انهما كانا متعددين لم يكن وجه لعدم تعرض النجاشي للساباطي مع انه متأخر عن الشيخ في التأليف و هو ناظر اليه، و قد عرفت ان الشيخ ذكره في فهرسته، كما انه لم يكن وجه لعدم تعرض الشيخ للصيرفي في فهرسته مع ما عرفت من تصريحه بأن له كتابا - في رجاله - فإنه قد أعد فهرسته لذكر المصنفين و أرباب الكتب فمن عدم تعرض كل منهما لمن تعرض له الآخر يستكشف انهما شخص واحد، غير انه قد ينسب الى شغله فيعبر عنه بالصيرفي و قد ينسب الى مسكنه و بلدته فيعبر عنه بالساباطي، و قد عرفت انه موثق و ان كان فطحيا المذهب إذا فالرواية موثقة، و لا مناقشة في سندها». التنقيح في شرح العروة الوثقى، الصلاة 1، ص: 330 و 331.

[15] وسائل الشيعة، ج8، ص: 486.

[16] وسائل الشيعة، ج8، ص: 486.

[17] وسائل الشيعة، ج8، ص: 486.

[18] وسائل الشيعة، ج8، ص: 486 و 487.